

بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله رب العالمين و صلي الله علي سيدنا محمد و آله الطاهرين

فرض پنجم: تطابق از ناحیه اجزاء ثمن یا مثن

فرض پنجم از بحث «تطابق بین ایجاب و قبول» در جایی است که اختلاف بین بایع و مشتری، مربوط به اجزاء مبیع یا اجزاء ثمن باشد. بایع می‌گوید «بعثك هذا بالف»، من این جنس را فروختم به هزار تومان، مشتری می‌گوید «اشتریت نصفه بخمسماة»، من نصفش را پانصد تومان خریدم. آیا این عقد واقع می‌شود یا نه؟ امام(رض) در متن تحریر در این فرض تصریح فرموده‌اند که این عقد، واقع نمی‌شود. بزرگان دیگری، مثل محقق نائینی(قده) نیز تصریح به بطلان کرده‌اند.

فرمایش محقق نائینی(قدس سره)

عبارت محقق نائینی(ره) این است «لا بدّ من اتّحاد المنشأ حتى بالنسبة إلى التوابع و الشّروط فلو أنشأ أحدهما مع شرط و قبل الآخر بلا شرط أو باع البائع عبدين و قبل المشتري أحدهما و غير ذلك ممّا هو نظير ما ذكرناه لم يصحّ أيضا لعدم ارتباط كلام أحدهما بالآخر»؛ در ایجاب و قبول باید منشأ اتحاد داشته باشد، یعنی منشأی که بایع انشاء می‌کند و منشأی که مشتری انشاء می‌کند باید متحد باشند، حتی در توابع و شرایط. حال اگر یکی با شرط و دیگری بدون شرط انشاء کرد، یا بایع دو عبد را به يك انشاء واحد می‌خواهد بفروشد، اما مشتری یکی را قبول می‌کند، صحیح نیست. دلیلی هم که ایشان آورده این است که باید بین منشأ در قبول و منشأ در ایجاب، اتحاد باشد و اگر ربط نباشد، عقد، صدق نمی‌کند.

بررسی فرمایش امام(ره) و محقق نائینی(رض)

حالا این را بررسی کنیم ببینیم که آیا این نظر امام(ره) و مرحوم نائینی(رض) درست است یا نه؟ ممکن است بگوییم همانطور که در فروض قبلی، مسئله انحلال را مطرح کردیم، در اینجا هم مطرح کنیم و بگوییم این هزار تومان انحلال پیدا می‌کند نسبت به اجزای مبیع؛ یعنی اگر این مبیع را ده جزء کنیم، هر جزء صد تومان می‌شود. در حقیقت مثل اینکه بایع که گفته «بعثك هذا بالف»؛ یعنی گفته «بعثك كل جزء من اجزاء هذه الشیء بمأة»، این شیء ده جزء است، يك جزئش می‌شود صد تومان، دو جزئش دویست تومان و ... حالا مشتری هم می‌گوید «قبلت و اشتریت نصف هذا بخمسماة». چه اشکال دارد در اینجا نیز انحلال را جاری کنیم؟

از محقق خوئی(قده) در بحث مکاسب، دو تقریر وجود دارد؛ یکی همین که بنام «مصباح الفقاهة» معروف است، و دیگری کتابی

بنام «المحاضرات» یا «محاضرات فی الفقه الاسلامی» است، که آن هم تقریرات بحث خارج مکاسب ایشان است. ایشان در کتاب «محاضرات» تمایل به صحت پیدا کرده و فرموده هر جزئی از این اجزاء ثمن، در مقابل جزئی از اجزاء مبیع قرار می‌گیرد و هر جزء آن انحلال پیدا می‌کند. حالا این بیان را هم من عرض می‌کنم؛ وقتی بایع می‌گوید «بعتک هذا بالف»؛ یعنی «بعت کل جزء بمأة» ، و اینجا واقعاً بین ایجاب و قبول تطابق وجود دارد. وقتی ما مسئله انحلال را مطرح می‌کنیم، با انحلال روشن است که در اینجا تطابق وجود دارد.

پس در این فرض باید قائل به صحت شویم. نظیر این را در باب «بيع ما يملك و ما لا يملك» داریم. اگر در يك عقد واحد و در يك انشاء واحد، بایع يك گوسفند و يك خنزیر را با هم بفروشد، مشتری می‌گوید «اشتریت الشاة»، من فقط گوسفند را خریدم، اینجا می‌گویند معامله درست است. بله، اینجا «خيار تبعض صفقة» برای بایع موجود است. ما الان کاری نداریم که آیا خيار موجود است یا نه؟ بحث ما در این است که آیا این عقد، صحیح است یا صحیح نیست؟ در بيع «ما يملك و ما لا يملك» ، ثمن به این دو مورد انحلال پیدا می‌کند، وقتی انحلال پیدا کرد، بگوییم عقد صحیح است. اما بایع می‌گوید هدف من این بوده که هردو را با هم بفروشم، شما فقط گوسفند را می‌خرید، و من قبول ندارم، خيار تبعض صفقة دارد. در ما نحن فيه هم بایع می‌تواند بعداً بگوید من تمام این جنس را می‌خواهم به صد تومان یا هزار تومان بفروشم، شما اگر نصفش را می‌خواهید بخرید من خيار دارم و می‌توانم معامله را بهم بزنم.

مسأله خيار و عدم خيار يك مسئله دیگری است، بحث ما در این است که این معامله «من حيث الانشاء» □ «من حيث التطابق بين الإيجاب و القبول» آیا تمام است یا خیر؟ عرض ما این است که اگر انحلال باشد - که الان فرض هم این است که انحلال هست - تمام است. نکته دیگر اینکه؛ این انحلال باید به نسبت مساوی هم باشد، اگر يك چیزی مجموعش هزار تومان است اما اگر بخواهد تکه تکه شود، هر جزئش ممکن است پانصد تومان باشد و يك جزء دیگرش دویست تومان باشد و يك جزءش صد تومان باشد، این از محل بحث خارج است. مقصود ما از انحلال این است که؛ فرض کنیم بطوری انحلال پیدا می‌کند که هر جزء از ثمن، مساوی با يك جزء از مبیع است؛ یعنی اگر مبیع ده جزء شد، ثمن هم ده جزء است، اگر مبیع پنج جزء شد، ثمن هم پنج جزء است، اگر مبیع بیست جزء شد ثمن هم بیست جزء است، اگر چنین انحلال پیدا کند به نظر ما هم این عقد از این جهت اشکالی ندارد.

فرضي از فروض این مسأله

فرض دیگر این مسأله در جایی است که در مقابل بایع دو نفر هستند، بایع می‌گوید «بعتكما هذا الدار بمأة»، این خانه را به شما دوتا فروختم به صد تومان، یکی از آن دو می‌گوید «اشتریت نصفها بخمسين»، نصف آن را به پنجاه تومان خریدم. اینجا هم کسانی مثل امام(ره) و محقق نائینی(ره) که در آنجا قائل به بطلان شدند، در اینجا هم قائل به عدم انعقاد هستند. و کسانی که در آنجا قائل به صحت شدند، در اینجا هم قائل به صحت و انعقاد می‌شوند. نکته‌ای که می‌خواهم به تبع ضابطه‌ای که امام(رض) ارایه دادند عرض کنم، «ملاك انحلال» است. «انحلال» يك عنوان عرفی دارد، و عنوان دقّی عقلی و فلسفی ندارد. در هر موردی که انحلال در نزد عرف مسلّم بود، عرف می‌گوید اینجا انحلال هست و عقد صحیح است. اما جایی که عرف می‌گوید انحلال نیست، یا انحلال مشکوک است، آنجا باید بگوییم عقد باطل است. ملاک ما این است؛ هر جا انحلال در نزد عرف ثابت باشد، باید دید عرف در جایی که مبیع، اجزاء معینی دارد، هر جزئی از ثمن در مقابل جزئی از این اجزاء مبیع قرار می‌گیرد، عرف آنجا انحلال را قبول دارد.

فرض دیگر این مسأله

فرض دیگر این است که بایع گفت «**بعتك هذا بألف**» ، من این خانه را به هزار تومان فروختم، مشتری می‌گوید «**اشتریت كل نصف بخمسائة**»، هر نصفی از این خانه را پانصد تومان خریدم. نتیجه‌اش این است که این نصف پانصد تومان، آن نصف هم پانصد تومان، و بیشتر از دو نصف که نداریم - مثل اینکه مرحوم والد ما (رضوان الله تعالی علیه) نقل می‌کردند که شخصی گفته بود: «مردم؛ نصف بیشتر زمین آب است، و نصف بیشتر دیگرش هم خاک است»، هم نصف آورده بود و هم بیشتر آورده بود و هم هر دو نصف، بیشتر از هم بودند.

امام (رض) در این فرض نیز اشکال کرده‌اند. شاید نظر شریف ایشان در اشکال این است که در چنین موردی، انحلال ثابت نیست. معمولاً کسی نمی‌گوید من این اتاق را فروختم و آن را برای خودم گذاشتم، خانه را کلی می‌فروشدند. لذا در اینجا انحلال ثابت نیست. حالا ما اگر مثال را عوض کنیم؛ بایع گفت: صد کیلو گندم را به هزار تومان فروختم، مشتری اگر گفت «**اشتریت كل نصف بخمسین**»، اینجا انحلال ثابت است. دقت کنید در این دو مثال، نتیجه‌ها یکی است، در مثال «دار»، عرف، انحلال را قبول نمی‌کند، اما در مثال «گندم»، عرف انحلال را قبول می‌کند. باید ببینیم در کجا انحلال ثابت است.

فرمایش محقق خوئی (ره) و نقد استاد بر ایشان

محقق خوئی (ره) در همین مورد قایل به فساد شده است و می‌فرماید در اینجا که خانه را به هزار تومان می‌دهد و مشتری می‌گوید «**اشتریت كل نصف بخمسین**» ، اینجا واقعه‌اش این است که بایع وقتی می‌گوید من این خانه را به هزار تومان فروختم، يك شرطی در کار است، یعنی من هر نصف آن را بشرط نصف دیگر فروختم، یعنی این مسأله، به مسأله اشتراط بر می‌گردد و می‌فرمایند چون در باب شرط ما گفتیم اگر بین بایع و مشتری از حیث شرط تطابق نبود معامله باطل است، اینجا هم همینطور است. اشکال ما بر محقق خوئی (ره) این است که شرط، يك امر عرفی است. ما اگر به عرف بگوییم در اینجا بایع شرط کرده، می‌گوید شرطی وجود ندارد. اینجا یا انحلال هست یا انحلال نیست و اصلاً مسئله اشتراط در کار نیست.

فرض دیگر این مسأله

در همین مسأله، آخرین فرض این است که بایع به دو مخاطب می‌گوید «**بعتكما هذا بألف**»، و هر دوی آنها می‌گویند «**اشتریت كل نصف بخمسین**». در فرضی که قبلاً داشتیم که بایع می‌گوید «**بعتكما**» ، و یکی از آن دو می‌گوید «**اشتریت نصفها بخمسین**» ، آنجا ما قایل به صحت شدیم و گفتیم انحلال وجود دارد، در اینجا به طریق اولی است. وقتی بایع می‌گوید «**بعتكما هذا بألف**»، هر کدام آنها می‌گویند «**اشتریت كل نصف بخمسین**». امام (رض) در متن تحریر ابتدا می‌فرمایند «**لا یبعد الصحة**» ، دو مرتبه می‌فرمایند «و إن لا یخلو من اشکال» .

به نظر می‌رسد اگر واقعاً انحلال باشد وجهی برای اشکال نیست. اگر انحلال نباشد اصلاً باید بگوییم باطل است، اما اگر انحلال باشد باید بگوییم صحیح است، و واقعه‌اش این است که وقتی خود مشتری می‌گوید «**اشتریت كل نصف بخمسین**»، معلوم می‌شود انحلال امکان دارد و انحلال موجود و محقق است. لذا به نظر ما در اینجا وجهی برای اشکال نیست. هذا تمام الكلام في مسألة الرابعة. مسأله پنجم؛ این است که اگر بایع و مشتری متعذر از تلفظ بودند؛ هر دو لال هستند، یا یکی از آن دو لال است، امام (ره) می‌فرماید اول اشاره، اگر اشاره نشد وکالت، اگر از وکالت و اشاره هر دو متعذر بود، نوبت به کتابت می‌رسد. مسأله را در کتاب البیع امام (ره)، ج 1، ص 301 و در مصباح الفقاهة، ج 2، ص 277، ملاحظه کنید.

و صلى الله على سيدنا محمد و آله اجمعين.